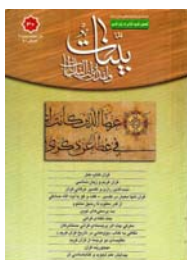


« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ »



نام مجله: بینات، شماره ۳۰، تابستان ۱۳۸۰ (از صفحه ۹۶ تا ۱۱۵)

قرآن تنها معیار در تفسیر

در گفت و گو با آیت الله دکتر محمد صادقی تهرانی



گفتگوی نخست

نشستن در محضر عالمان و هم سخنی با آنان و استفاده از تجربیات گرانبهای آنان، بسیار مغتنم و به یاد ماندنی و گاه شور آفرین است، به ویژه عالمانی که همراهی و همدلی با قرآن گرامی را از دوران نوجوانی و جوانی فراروی خود داشته‌اند و لحظه‌ای از این انس غفلت نکرده‌اند و همواره کوشیده‌اند نماد علمی و عملی آیات قرآن باشند.

آیت الله دکتر محمد صادقی تهرانی - از عالمان و دین باوران معاصر، که سالیانی است در کنج تنهایی و عزلت به پژوهشها و نوآوریهای خود در زمینه قرآن و معارف آن پرداخته‌اند - از جمله کسانی است که هم صحبتی با آن بزرگوار، سختی را از تن انسان بیرون می‌کند و روح تلاش و پرکاری به آدمی می‌بخشد.

سخنان این عالم استاد دیده و انس و الفت آن بزرگوار با قرآن کریم، انسان را به یاد سخن گهربار امام سجاد علیه السلام می‌اندازد که فرمود: اگر همه مردم که ما بین مشرق و مغرب هستند، بمیرند، من از تنهایی هراس نکنم، مادامی که قرآن با من باشد (کافی، ۶۰۲/۲).

آری این عالم بزرگوار و مفسر سختکوش قرآن که در زمان معاصر به تفسیری بدیع از جهت محتوا و سبک دست زده است و «الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة» را ابداع کرده است، از هر دری که با او سخن می‌گویی، به قرآن ختم می‌شود.

در این نشست طولانی که چندین جلسه مصاحبت و همدلی یاران بینات را به همراه داشت تقریباً به تمام زوایای زندگی علمی و اندیشه‌های قرآنی ایشان پرداخته شده، که در چندین بخش از نظر شما خوانندگان گرامی می‌گذرد.

امید آنکه تجربیات عالمان و مفسران، گامی در راه شناخت قرآن کریم و عمل به این کتاب بزرگ الهی باشد.

ان شاء الله.

بِنَات: حضرت آیت الله صادقی، ضمن تشکر از فرصتی که در اختیار ما نهادید، در ابتدا از زندگی علمی و اساتید حضرت عالی آغاز می‌کنیم.

آیت الله صادقی: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء، ۸۵) و از کلّ علم جز اندکی داده نشده اید لکن این «قَلِيلًا» فی قلیل، در جنب علم مطلق الهی می‌تواند علمی قرین به عصمت یا علم معصومانه باشد. من من هیچم، ولی با پیوندی هرچه بیشتر با قرآن، قطره ای پیوست با اقبانوس بی کرانم.

به هر حال آغاز تحصیلات حوزوی این بنده در حدود سنه ۱۳۱۸ بوده و سنه ۱۳۲۰ وارد قم شدم، در دو، سه سال قبل از ورود به قم با مرحوم آیت الله العظمی آقای آشیخ محمدعلی شاه آبادی - استاد امام «رحمهما الله» - مأنوس شدم و آنس با جلسات معارف و تفسیر ایشان موجب شد که وارد حوزه شوم. یادم هست که هفته ای سه شب یا چهار شب بعد از نماز مغرب و عشا ایشان بر مبنای آیاتی، بحث قرآنی، فلسفی، عرفانی و بحثهای دیگر داشتند. از جمله در آیه فطرت: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» (روم، ۳۰)، حدود یکسال بحث کردند، که بیشتر نظرات ایشان را هنوز هم قبول دارم، گرچه بعضی از نظراتشان را خدشه دارم، همچنین در آیه امانت: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ» (احزاب، ۷۲) حدود یک سال بحث کردند.

در آیه «ذُرِّ»: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» (اعراف، ۱۷۲) نیز حدود یک سال بحث کردند. تمام این بحثها به قدری عمیق، دقیق، روحانی، معنوی و متحوّل کننده بود که در همان سنین، تحوّل عظیم یافتیم، گرچه من شاعر نبودم و شاعر هم نیستم، ولی نظرم هست که چند بیت شعر معرفتی در همان حدود سنّ چهارده، پانزده سالگی در ضمن نوشته هایی معرفتی گفتم:

گرچشم خدای بین همی داشتمی / دیگر به جهان غصّه نمی داشتمی
گر بود مرا معرفتی بر جانان / لذّت به جز او هیچ نپنداشتمی
لذّات جهان یکسره زلت دیدم / در آنچه در او وقع نگذاشتمی
خواهی که تو را دیده، ندیده بیند / باید که نبینی دگری هیچ دمی

در مجموع، دو، سه سال جلسات منزل و مسجد ایشان را مرتّب پیگیری می‌کردم و مباحث ایشان را می‌نوشتیم و گاهی به خودشان ارائه می‌دادم، که موجب تعجب ایشان می‌گردید. در این بین در درس مرحوم آقای میرزا مهدی آشتیانی - که استاد بزرگ فلسفه شرق بود - در مدرسه سپهسالار قدیم (مطهری جدید) و نیز در جلسات معارف مرحوم حاج شیخ احمد آشتیانی - عموی ایشان - شرکت می‌کردم، و از جمله در جلسات درس عرفان مرحوم محمّد فیض همدانی در تهران، و در سفرهایی به مشهد مقدّس در دروس معارف مرحوم میرزا مهدی خراسانی، نیز شرکت می‌کردم.

آری مجموع این جلسات موجب شد که من وارد حوزه شوم. ولی با دو چشم، چشم اصلی راست، چشم قرآنی، و چشم چپ حوزوی وارد حوزه قم شدم؛ و چون آغازگر اتصال ما به معارف اسلامی، جلسات این بزرگواران مخصوصاً مرحوم آقای شاه آبادی بود، که ما را وادار کرد که از ادامه تحصیلات رسمی صرف نظر کنم و وارد حوزه شوم. وقتی وارد قم شدم حدود سال ۱۳۲۰ بود. از یک طرف خوشوقت بودم که وارد حوزه قم شدم. و از طرف دیگر ناراحت بودم که از

مرحوم آقای شاه آبادی فاصله گرفتیم. چون راه دور بود، رفت و آمد هم خیلی مشکل بود. همچنان نگران بودم و فکرم مشغول بود، که برخی از دوستان گفتند: در فیضیه شخصی است که از شاگردان مخصوص آقای شاه آبادی بوده، به نام حاج آقا روح الله خمینی، ایشان درس منظومه می‌دادند، ما رفتیم بدون مقدمه و اطلاع و اجازه قبلی وارد درس شدیم، بحثشان عمیق‌ترین و مهم‌ترین مباحث فلسفه توحیدی بود که درست یادم هست: توحید ذات با صفات ذات، و توحید صفات ذات با یکدیگر بود.

ما نشستیم و گوش دادیم. البته این مبحث و مباحث دیگر را در درس فلسفه عرفانی آقای شاه آبادی و دیگران شرکت داشتم و یاد داشت کرده بودم.

آقای خمینی خیلی ناراحت شدند، من فهمیدم که درس، درس خصوصی است و باید با اجازه وارد می‌شدم، ایشان آخر درس فرمودند که؛ «چون بحث، بسیار بحث مهمی است، از مهم‌ترین بحثهای فلسفی و عرفانی است، آقایان این درس را بنویسند»

آقایان چه کسانی بودند؟ مرحوم آقای مطهری (ره) و آقای منتظری بودند و شخص دیگری هم بود که یادم نیست. مرحوم امام فکر کردند که این یک بچه چهارده، پانزده ساله است و برای این درس مناسب نیست. آن هم در آن موقعی که اصلاً فلسفه در قم ممنوع بود. فرمودند: «این مبحث را بنویسید» ما نوشتیم و فردا دادیم ببینند. پس فردا که طبق معمول به درس رفتیم آقای خمینی فرمودند:

«مطالب را عمیقاً همان طور که من گفتم و یا بهتر شما نوشتید» گفتم: «من با درس شخصی مأنوس هستم که شما تعبیرتان درباره اش این است که **أعلم فی الارض است**» از آن موقع با هم مأنوس شدیم. البته با چشم فرعی چپ به دروس فلسفه و دیگر دروس نگاه می‌کردم. یعنی کلّ دروس حوزه، از فقه، اصول، حتی ادبیات، منطق، عرفان، فلسفه، عقائد و... را می‌خواندم. با دقت هم درس می‌خواندم، هم دریافت می‌کردم و هم می‌نوشتیم، ولی همه اینها - به جز قرآن - در حاشیه بود. یعنی محور اصلی من قرآن بود. آنچه را که با قرآن موافقت داشت قبول می‌کردم و آنچه که نداشت، هرگز. من نظرات بزرگان فلاسفه نیم قرن اخیر را دیدم و شنیدم، و لیکن فلسفه را قبول ندارم، مگر آنچه که موافق با قرآن است. همچنین فقه، اصول، حتی ادبیات، منطق، فلسفه، عرفان و همه چیز را. با این دو چشم به حوزه نگاه می‌کردم. یک چشم راست که حوزه با آن موافق نبود که چشم قرآنی باشد، چشم چپ که حوزه صد در صد مربوط به آن بود. من حتی در کتابخانه فیضیه مطالعه که می‌کردم، تفسیر می‌خواندم. نوعاً مرا مسخره می‌کردند و می‌گفتند که سواد نداری. کسی که وارد قرآن می‌شود اصلاً سواد ندارد. ولی هر قدر مرا اذیت می‌کردند، من قوی‌تر و عمیق‌تر می‌شدم. عمقم دارای دو بُعد بود، یک بُعد روایات و نظرات مفسران و بُعد دیگر محور قرآن بود. فقط آنچه با قرآن موافق بود مورد قبول بود. من ۱۰ سال در قم بودم. بعد مرحوم آیت الله کاشانی (ره) که نهضت نفت و... را شروع کردند به تهران رفتیم. آنجا هم مدرّس بودم و هم در سیاست ضد شاهنشاهی با ایشان بودم. خودم تفسیر قرآن، تدریس می‌کردم. در امتحانات دانشگاه هم به دستور آقای کاشانی شرکت کردم، که لیسانس و دکترا گرفتم. بعداً سنه ۴۰ یا ۴۱ بود که شاه آمده بود قم و شروع کرده بود حرفهای بی خود زدن و مسخره کردن و توهین کردن به علم. من آن وقت استاد دو حوزه روحانی و دانشگاهی بودم.

بیّنات: دکترای حضرت عالی در چه رشته‌ای است؟

آیت الله صادقی: دکترای بنده در رشته فلسفه و حقوق است. بله استاد دانشگاه بودم، که آمدم قم و رفتم منزل امام. گفتم: شاه این حرفها را زده و کسی هم جواب او را نداده، من تصمیم دارم جواب او را بدهم. بعد دوستانی دعوت کردند که در سال آیت الله بروجردی (ره) منبر بروم. رفتم منبر و آنچه که حالا می‌شود گفت، آن وقت علیه شاه گفتم و بعد متواری شدم و به مکه مکرمه رفتم و در آنجا هم مرا به دستور شاه زندان کردند. بعد رفتم به نجف اشرف و در آنجا حدود ۹ سال یا ۱۰ سال بودم، که در نجف اشرف هم آخر سر شروع کردند به بیرون کردن طلاب ایرانی، من رفتم لبنان و ۵ سال آنجا ماندم و آنجا مدرّس فقه و تفسیر و معارف بودم. از لبنان هم که جنگ شدید شد، مجدداً به مکه مراجعت کردم. در مسجدالحرام بین الصّلاتین و بعد از نماز عشا تدریس می‌کردم، آن هم بر مبنای قرآن و صحیح بخاری. آنجا باز هم به دستور شاه زندانم کردند. تا آمدیم ایران و انقلاب شد.

در حقیقت دروسی که ما خواندیم نزد بزرگ‌ترین اساتید نیم قرن اخیر بوده - و در حاشیه محوریت قرآن - آیات عظام مرحوم آقای حجّت، حاج سیداحمد خوانساری، سیدمحمدتقی خوانساری، مهم‌تر از همه مرحوم آیت الله العظمی بروجردی و... بودند، البته درسهای فلسفه آقای خمینی هم می‌رفتم، ولی درس فقهشان را نمی‌رفتم، چون افقه از ایشان آقای بروجردی بودند و ایشان خودشان هم در درس آقا شرکت می‌کردند ولی درس فلسفه ایشان می‌رفتم و عمده استفاده قرآنی من در قم از محضر آیت الله العظمی علامه طباطبایی بود. حدود هشت، نه سال در درس ایشان شرکت می‌کردم. این بود اجمالی از آنچه که باید به تفصیل گفت.

بیّنات: بنا بر این، آن انگیزه‌ای که به عنوان آن وارد مسایل قرآنی شدید، همان مقدماتی بود که از آقای شاه آبادی و بقیه گرفته بودید.

آیت الله صادقی: عرض می‌شود که آغاز گر التفاتات و تعلّقات من که معارف بسیار روشن و درخشان و بی شائبه قرآنی بود از شخص آقای شاه آبادی است. وارد حوزه که شدم با نظر اصلی قرآنی بود. و الآن هم که سنم خیلی بالاست روزی ۱۰ ساعت در شبانه روز کار می‌کنم و این کار فعلاً، عمده اش روی ترجمه و تفسیر فارسی قرآن است که مشغول هستم. و هر قدر که سن بالاتر می‌رود باز افکار جدیدتر، نوتر، و متعالی‌تری به دست می‌آورم. از جیب نمی‌خورم. هر قدر هم اذیت می‌شوم - در تهران، در قم، در نجف، در مکه، در سوریه، در کجا و کجا... - فکر قوی‌تر می‌شود و تصمیم من استوارتر، و حساب می‌کنم که مثلاً از نظر معرفتی امام حسین «علیه السلام» را وقتی که می‌کشتند جسم بریده می‌شد و هر قدر صدمه می‌خورد لکن روح آن قدر قوی بود که در راه رضای خدا آن حضرت قهقهه می‌زد. تصمیمش برای استشهاد فی سبیل الله قوی‌تر می‌شد. ما ذره‌ای از خاک پای آن حضرتیم. این راه را پیمودیم، که در راه اظهار حقایق قرآنی که امام حسین «علیه السلام» است جهاد کنیم. حتی بعضی از دوستان می‌گفتند: شما چرا تقیه نمی‌کنید؟ در فتاوا تقیه کنید تا مانند دیگران که جمعیت زیادی به درسشان می‌آیند، درس شما هم بیابند. گفتم: معرکه نمی‌خواهم بگیرم. من حرفهایم را می‌زنم. وانگهی جان و مال و همه چیز ما فدای یک آیه قرآن، یک کلمه قرآن.

بینات: سؤال دیگرم، که مقدمه‌ای برای سؤال بعدی است، این است که حضرت عالی فکر می‌کنید چه دست‌هایی در کار است که باعث شده حوزه‌ها به قرآن کمتر رو بیاورند و قرآن مهجور واقع شود یا عالمان دینی که به هر حال خودشان را متولیان احکام خدا و قرآن می‌دانند این گونه قرآن در میانشان غریب باشد.

آیت الله صادقی: عرض می‌شود که کفار و مخصوصاً معاندین نسبت به قرآن دو وجهه دارند و مسلمانها هم چند وجهه دارند. وجهه اول کفار که آنها خودشان هم بدون استثنا می‌دانند، این است که قرآن از نظر فصاحت، بلاغت، لغت، بیان، بی نظیر است. و می‌دانند اگر قرآن صد در صد در اجتماع مسلمانها جا بیفتد، مخصوصاً در حوزه های اسلامی، آنها را کنار می‌زنند. چون به قدری حقایق قرآن درخشان و بیانش روشن است و حقایق بر مبنای فطرت و عقل و علم مطلق است که اگر در جو اسلامی نمود واقعی پیدا کند، از نظر علم معرفتی، اسلام و قرآن جهان شمول خواهد شد و کفار و معاندین حاضر نیستند تحت سیطره قرآن درآیند، سپس این فکر را به عنوان تقدیس در میان مسلمانها جا انداختند - مثلاً مشرکان یکی از ادله شان که غیر خدا را می‌پرستند، تقدیس خداست - می‌گویند که خدا به قدری بزرگ و با عظمت است و ما به قدری کوچک و ناچیز هستیم که عبادت کردن ما نسبت به خدا، اهانت است. بنا بر این ما خدا را عبادت نمی‌کنیم. خدائیان را، بتان را، طاغوتیان را و اصنام را عبادت می‌کنیم. کفار هم این فکر را در میان مسلمانها جا انداختند که خدا بالاتر است از اینکه بیاناتش را ما مردمان بررسی کنیم و بفهمیم. بیانات خدا، مجهول است. چون همان طور که خدا وجودش معلوم است ولی ذاتش برای ما مجهول است بیانات خدا هم، بیانات خدایی است. بیانات خدایی را تنها خدائیان، رسولان، و دیگر معصومان می‌فهمند و ما نمی‌توانیم بفهمیم! لذا قرآن را کنار گذاشتند به عنوان قداست. و گروهی از عالمان بنا بر رویه دیرینه حوزه های علمی، اصالة الحدیث شده، مراجعاتی به قرآن - مگر در حاشیه حدیث - ندارند. بعد سوم این است که گروهی از شرعمداران حساب کردند که اگر به قرآن توجه کنند، وحدت نظر، وحدت فکر، وحدت فتوی ایجاد می‌شود و این وحدت، مزاحم با مرجعیتها، مقامهای متعدد علمی، عنوانها، دست بوسیها، سهم امامها، آیت الله العظمی گفتنهاست، و لذا این کثرت را بر وحدت ترجیح دادند تا جایی که شخصی مثل صاحب معالم می‌گوید: قرآن ظنّی الدلالة است. و این اهانت بزرگی به قرآن است و معنایش عاجز، جاهل و خائن بودن خداست. در حالی که سر جمع قرآن در زمان خود رسول خدا چنان بود که قرآن آن گونه که هست و نازل شده استفاده شود: **«وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»**، (فرقان، ۳۰/۲۵) و رسول گفت: پروردگارا قوم من محققاً قرآن را مهجور و دور داشتند. آیا هجران از قرآن، هجران از رسول هست یا نه؟ چون رسول متن رسالت و نبوتش، قرآن است. آیا قوم، قوم اسلامی زمان حضرت است یا قوم، کل اقوام اسلامی در طول زمان است؟

بالاخره به این قرآن ظلم شده است در کل ابعاد، مشرکان، ملحدان، اهل کتاب، مسلمانها، شیعه ها، سنیها، قدما، متأخران، متأخر متأخران به این قرآن ظلم کردند و آن را مهجور نمودند. بنابر آیه دیگر که: **«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»** (احزاب، ۵۷) پس کل کسانی که قرآن را مهجور داشته‌اند، مورد لعنت خدا در دنیا و آخرتند. چرا؟ برای اینکه محور دعوت ابدی ربّانی را که قرآن است کنار گذاشتند که می‌فرماید: **«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»** (آل عمران، ۱۰۳) و آیا این نگهبانی خود و دیگران به وسیله قرآن امر محالی است و یا ممکن؟ و این امر ممکن میسور است یا معسور؟ **«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»** (بقره، ۱۸۵) اعتصام به حبل الله که قرآن است. حبال الله نیست، حبل الله و یگانه است، و نه چندگانه و یا چندگونه، و چنانکه خدا واحد است **«حَبْلٌ**

اللّه»، نیز واحد است و اگر حالت اتصال بین مکلفان و خدا، متعدّد است، اینجا زائد ذکر شده، و این واحد، همان وحدت قرآنی را بیان می‌کند. بنابر این اعتصام به قرآن، هم ممکن است و هم میسر. اعتصام دارای سه بُعد است که بُعد اول آن، دست کم این است که طلب عصمت علمی و معرفتی و دلالتی به قرآن است؛ بدین معنا که آموزه‌ی احکامی - تکلیفی برای کلّ مکلفان مورد امر است.

بینات: با توجه به اینکه حضرت عالی سالها در تفسیر قرآن کار کردید چه مقدمات و تمهیداتی را در تفسیر قرآن لازم می‌دانید.

آیت الله صادقی: مقدمات دوگونه است. یک: مقدماتی است که مفسّر بتواند پاسخگوی نظرات مخالف قرآن باشد. و دو: مقدمات عادی و عمومی است. در روایتی از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است که می‌فرماید: **انّ القرآن علی اربعة اشياء علی العبارة والاشارة واللطائف والحقایق. فالعبارة للعوام، والاشارة للخواص، واللطائف للاولیاء، والحقایق للانبياء**، مقصود از عبارت، لفظ نیست. چون اگر لفظ بود همین لفظ را به کار می‌برد. بعد از لفظ معناست. بعد از معنا هم اشاره و لطایف است. اینجا بعد از عبارت اشاره فرموده، پس عبارت یعنی معنا، که به معانی تحت اللفظی، نصّی و ظاهری قرآن نظر دارد، و به کلّ عوامّ مسلمانان مربوط است و در اختصاص کسانی هم نیست. مراحل بعدی شرایطی دارد، و شرایط کسانی که اهل اشاره و اهل لطائفند و اهل عمقند شرایط دیگری است، شرایط آن را عرض کردم که با دو چشم وارد حوزه شدم. یک چشم فرعی یا حاشیه ای که نظر به علوم است. علوم حوزه را آن گونه که مراجع دیدند. بنده خودم بهتر دیدم، یا دست کم همان طور دیدم، ولی دیدن آنها برایشان اصالت داشته است. ببینید حرفهای دیگران را، حرفهای به نام اسلام را، حرفهای به نام قرآن را، حرفهای به نام تشیع و تسنّن را، و بعد بر محور قرآن تصحیح و تفسیرشان کنید، آنچه با قرآن موافق است بپذیرید و آنچه مخالف است، ردّ کنید. این بُعد تخصصی است. در بُعد عامیانه، عوامّ که بخواهند قرآن را بفهمند. با اینکه دروس حوزوی ندیده‌اند، نقض و ابرام نکرده‌اند، **ان قلت قلت نکرده‌اند**، اینها فهمشان نسبت به عبارات ظاهری قرآن، نصّاً و ظاهراً منوط است که لغت عربی را عمیقاً بدانند. یعنی دانستن لغات عربی با لغات خودشان یکسان باشد. اگر یکسان باشد با تعمق در آیات که: **«أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؟!»، «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ؟!»، «وَأَلْقَدُ يَسِّرَنَا الْقُرْآنَ لِلذَّكْرِ، فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ؟!»، (یونس، ۳)، (انعام، ۵۰)**، یعنی طبق لغت، آن هم لغت قرآن، چون لغتهاً أحياناً تضادّ و تناقض دارند. ولی قرآن هم از نظر لغت، هم جمله، هم دلالت فصاحتی و بلاغتی، حتی صرف و وزن، خودش مستغنی از دیگران است. یعنی همان گونه که خدا ذاتاً و صفاتاً و افعالاً، مستغنی از دیگران است، و دیگران احتیاج به او دارند و کلّ احتیاجند: **«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»** (فاطر، ۱۵) همان طور هم قرآن خدا، کتاب خدا، احتیاج به هیچ چیزی ندارد، نه لغتش به لغتی، نه ادبش به ادبی، نه صرفش به صرفی، نه نحوش به نحوی، نه معانی اش به معانی دیگر. هیچ چیز، بنابر این قرآن مفسّر مطالب دیگران است نه دیگران مفسّر قرآن. مفسّر، در حقیقت مستفسر است. یعنی قرآن را با قرآن فهمیدن، نه قرآن را با دیگر چیزهای غیر مطلق که به عنوان تحمیل باطل باشد یا محتمل الباطل باشد.

بنابر این اگر ترجمه صحیحی برای فارسی زبانان، یا برای دیگران، ترجمه‌ای که ترجمان باشد، برگردان مطالب آیات قرآن از نظر نصّی و از نظر ظاهری صد در صد باشد، باید منظور نظر عاقیان و دیگران باشد، «والعبارة للعوام» این برای عوامّ کافی است. اما دیگران که دارای تخصص هستند، تخصص در علوم اسلامی، فقه، اصول، فلسفه، عرفان

و... درست است فقه و اصول و دروس حوزه مدخلیت اصلی در فهم قرآن ندارند. ولی در اثبات و ردّ مدخلیت دارند. اگر کسی اصلاً حوزه را ندیده باشد احیاناً آزادتر است در فهم قرآن. چون کسانی که حوزه را دیدند نوعاً غرق می‌شوند در مطالب حوزه، وقتی غرق می‌شوند در این قُلّت و قُلّتها و دلّیها و منطقیهای غیر مطلق. این است که تحمیل می‌کنند بر قرآن، یا اصلاً سراغ قرآن نمی‌روند.

حوزویها تقریباً در صد خیلی بالایی، کسانی که با دو چشم به حوزه نظر می‌کنند کاری به قرآن ندارند، کسی که وارد حوزه می‌شود، اهل هر صنفی که باشد، بدون سابقه قرآنی می‌آید، ولو به خیال قرآنی وارد می‌شود، و بعداً این علوم حوزوی را اصالت می‌دهد، به طوری اصالت می‌دهد که اصلاً به قرآن توجه ندارد، و اگر هم به قرآن مراجعه کند، تحمیل می‌کند بر قرآن. بر خلاف نصوص قرآن و ظواهر مسلم، نظر می‌دهد، ولی بر خلاف کتب متداول دلش نمی‌آید نظر بدهد.

این مختصری است از شرایط که با عدم توجه به حرفهای دیگران، روایات، اقوال و نظرات مطرح شد. و با توجه به آنها برای کسی که می‌خواهد تخصص داشته باشد، که بتواند ردّ و قبول کند. باید به هیچ رأیی، به هیچ قولی، به هیچ نظری، به هیچ روایتی و لو متواتر، اصلاً اصالت ندهد. ما روایت متواتر داریم، که غلط است، بر خلاف عقل است. بر خلاف علم مطلق است. بر خلاف قرآن است. بنا بر این روایات اصالت ندارند. بله، سنت اصالت دارد. سنت قطعی رسول خدا «صلوات الله علیه وآله» که طبعاً موافق قرآن است و شارح قرآن نیست. بلکه منشرح قرآن است. مستفسر از قرآن است، آن قابل قبول است.

بینات: بنابر این اینکه می‌گویند: «تفسیر و مفسّر، مقدمات و شرایطی دارد» حضرت عالی می‌فرمایید حتی علوم معانی، بیان و... مقدمه‌ی برای تفسیر نیست؟

آیت الله صادقی: عرض کردم، لغت، معانی، بیان، به صورت مطلق بر محور قرآن ارزش دارد. اگر ادبیات عربی بر محور ادبیات دیگران است، به درد نمی‌خورد و برای دیگران خوب است. ولیکن اگر قرآن مثلاً «جاء» را متعدی استعمال کرده و لغت می‌گوید: جاء لازم است. بنابر این، تخصصی که قرآن دارد، در همه جهات است، از جمله لغت. لغت قرآنی، لغتی است خالد و ابدی. لغتی است بین. لغتی است ثابت که اصلاً قابل تعویض نیست. هر لغتی قرآنی در هر جا که هست، جایش ثابت، معنایش ثابت و مرادش ثابت است. بنابر این لغات قرآن را از خود قرآن، ادب قرآن را از خود قرآن می‌گیریم. همه چیز قرآن را از خود قرآن باید گرفت، که کلاً تفسیر قرآن به قرآن است.

بینات: همین نکاتی که می‌فرمایید، اینها را از علوم غیر قرآنی استفاده می‌کنید؟ یا از خود قرآن؟

آیت الله صادقی: از خود قرآن، یعنی لغت قرآن را از خود قرآن استفاده می‌کنیم. قرآن، هم کتاب لغت است، هم کتاب صرف هست، هم نحو است، هم کتاب عرفان است. هم کتاب فلسفه است و همه چیز است. همان طوری که خدا در ذات و صفات و افعالش نیاز به دیگران ندارد، بلکه دیگران نیاز به او دارند، قرآن هم همین گونه است. آیا آنجا که اختلاف باشد، حرف سیبویه مقدم است یا حرف قرآن؟ چون سیبویه‌ها و اخفش‌ها معصوم نیستند، ولی قرآن در کلّ ابعاد دلّالی و مدلولی و ظاهری و باطنی و در کلّ جهات، حتی وزنی، در مرتبه فوق العاده اعجاز و معصوم است. مثلاً قرآن می‌گوید: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (طه، ۱۲۱)، آقایان معنی کردند که ترک اولی است. اصلاً

عصی، غیر از ترک اولی است. عصی، عصیان است، گناه است، مأمون الرّشید از امام رضا «علیه السلام» سؤال کرد: شما که می‌فرمایید انبیا معصومند، پس «عَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى» چیست؟

حضرت فرمود: دنباله آیه را بخوان؛ «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى» (طه، ۱۲۲) سپس - پس از عصیانش - او را برگزید که بدو برگشت و هدایتش کرد. عصیان قبل از رسالت بود. ممکن است رسولی قبل رسالت عصیان کند، ولی بعد از رسالت عصیان نمی‌کند. البته درجات انبیا هم مختلف است. انبیای اولوالعزم هیچ گناه نمی‌کنند. نه قبل از رسالت و نه بعد از رسالت، و لیکن آدم که در پایین‌ترین و فروترین مراتب رسالت است، در قبل از رسالت گناه کرد. عصی، عصی است. گتیب، کتب است.

بیّنات: جنبه دیگر سؤال ما این است که آیا علوم قرآن اصطلاحی مثل ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و مانند آنها در فهم و تفسیر قرآن نقشی دارند؟ اگر دارند چه مقدار است؟

آیت الله صادقی: اگر مراد از علوم قرآن، علمی است و رای قرآن که تحمیل بر قرآن می‌شود، آن علوم قرآنی نیست. هر علمی که رای قرآن است، مطلق نیست. این علوم قرآنی نیست بلکه تحمیل بر قرآن است. بله، علمی در خود قرآن است یعنی تمام علوم تجربی، علوم معرفتی، علوم لغتی، تمام از خود قرآن به دست می‌آید. مثلاً آیه «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرٍ» (فرقان، ۳۳) و مثلی برایت نمی‌آورند مگر اینکه برای تو، کلّ حق و بهترین تفسیر (حق را) می‌آوریم. در این آیه مثل اثبات حقیقت نمی‌کند. مثل حقیقت را توضیح می‌دهد. حال، «إِلَّا جِئْنَاكَ» در قرآن حق است و اصالت دارد. اما حق قرآن دو بعدی است. یک حقی است که روشن است کاملاً، این مثل نیست. یک حقی است که کاملاً روشن نیست. بنابر این «القرآن يفسر بعضه بعضاً و ينطق بعضه على بعض» که طبق آن آیه های دیگر، خود قرآن، خود را تفسیر می‌کند. وانگهی اگر ما هیچ دلیل نداشتیم که قرآن خودش را تفسیر می‌کند آیا کلام خدا تضاد دارد، تناقض دارد؟ نه، بنابراین طبیعی است که بعضی کلمات خدا کلمات دیگرش را تبیین و تفسیر می‌کند. مثلاً «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» (اعراف، ۵۴)، «السَّمَاوَاتِ» جمع و نظرش به هفت تا است، جمعش معلوم است. «سِتَّةِ أَيَّامٍ» معلوم است. هفت تا آسمان را چه کسی معلوم می‌کند. هفت تا را «سَبْعَ سَمَاوَاتٍ»، (بقره، ۲۹ و...) معلوم می‌کند. پس قرآن، خودش را تفسیر می‌کند. چه محکّمات و چه متشابهات.

بیّنات: پس شأن نزول چه نقشی دارد؟

آیت الله صادقی: شأن نزولها اصالت ندارند. در روایتی از امام باقر «علیه السلام» نقل شده است که اگر قرآن منحصر به شأن نزول باشد: «لمات القراءان کله» تمام قرآن می‌میرد. چون شأن نزول، مخصوص همان زمان است. بله، شأن نزول ثابت مسلّم قطعی که با لحن آیه، با نصّ آیه یا با ظاهر آیه موافقت داشته باشد این قبول است. ولی شأن نزول، به زمان نزول تخصیص نمی‌دهد. چون قرآن کتابی است محوری، خالد و ابدی، از نظر کلّ مکلفان در طول زمان و عرض زمین، مثلاً «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» (اسراء، ۸۵) این سؤال «بَسْأَلُونَكَ» استمرار دارد و اختصاص به زمان خاصی ندارد. هر سؤالی، از هر کسی، از هر روحی، روح نباتی، روح حیوانی، روح فرشته، روح انسانی، روح جنّ، روح نبوت، هر سؤالی از روح بشود، خود روح مراد است، گرچه اینجا مورد مسلّمش روح قرآن است. بنا بر این شأن

نزول، شأن ثابت و شأن لازمی در فهم آیه ندارد. و اصولاً مهم‌ترین کتاب وحیانی است برای تمامی زمانها و زمینه های تکلیفی. هرگز حکمی را چه خصوصی و چه کلی فروگذار نکرده است.

فرضاً اگر شأن نزول کلاً از بین برود آیه دلالت بر مطلبی دارد یا نه؟ چون قرآن نظر به مطلبی دارد. اگر شأن نزول نباشد. پس قرآن ناقص است. خود قرآن شأن نزول و غیر شأن نزول را تفسیر می‌کند، نه شأن نزول، قرآن را تفسیر کند. بله، برای کسانی که قدرت فهمشان زیاد نیست شأن نزولهایی بسیار ثابت و قوی، مؤید بر تفهیم قرآن است ولی برای کسانی که عریق و عمیق هستند در قرآن پژوهی، شأن نزول، شأنی ندارد.

بینات: سؤال بعدی ما؛ نکته‌ای است که در قسمت اول اشاره فرمودید و آن جمله معروف «ظَنِّي الدَّلَالَةَ» بودن قرآن از صاحب معالم است که برخی فقیهان و دیگران همین گونه این حرف را ادامه دادند و بحثهای مفصّلی در این زمینه شده است. حضرت عالی بسیار تلاش کرده‌اید که این مسئله را از ریشه بزیند و فرمودید که غلط است، حال ریشه این سخن از کجاست و انگیزه ایشان چه بوده که چنین حرفی را بیان کرده است.

آیت الله صادقی: قبلاً عرض کردم، این کلام ریشه اش در کفار و مسلمانان ساده اندیش است. در عین حال، کلام صاحب معالم را دو گونه می‌توانیم توجیه و تبیین کنیم. توجیه این است که گفته شود مراد صاحب معالم، آیات متشابهات است. ولی سؤال می‌شود، اگر آیات متشابهات ظَنِّي الدَّلَالَةَ هست - که ظَنِّي الدَّلَالَةَ هم نیست - متشابهات اصلاً در احکام نیست بلکه در ذات خدا و صفات و افعال خداست. احکام کلاً محکّمات است. این اشکال اول است.

اشکال دوم این است که اصولاً متشابهات دالّ نیستند، مثل حروف مقطّعه، حروف مقطّعة قرآن، دلالت بر چیزی ندارند: الف، لام، راء، چی است؟ معلوم نیست. رمزی است. متشابهات هم در بُعد تشابه دالّ نیستند. موقعی دالّ می‌شوند و دلالت قطعی صد در صد پیدا می‌کنند که یا پیرو محکّمات بشوند و یا در خود متشابه دقت شود. مثلاً «رَبُّكَ اللَّهُ» (فتح، ۱۰) را کسی که توجه نمی‌کند می‌گوید که ید، ید است. خوب خدا هم دست دارد ما هم دست داریم. می‌گوییم نخیر، این ید هم، ید خالقی است. همان طور که خالق با مخلوق فرق دارد در کلّ جهات، ید خالق هم با ید مخلوق فرق دارد، که در بحث متشابهات عرض می‌کنم.

مطلب دیگر این است که اصولاً قرآن چه ظَنِّي دارد؟ آیا قرآن ظَنِّي الدَّلَالَةَ است و قطعاً السند، حدیث قطعی الدَّلَالَةَ، و ظَنِّي السند؟ این دروغ است. اولاً حدیث همیشه ظَنِّي السند، و قطعاً الدَّلَالَةَ نیست. با وجود ابتلائات، تقیّه، تناسخ، نقل اشتباه و... چطور احادیث قطعی الدَّلَالَةَ است؟

قرآن قطعاً السند است، معلوم است. این قرآن قطعاً السند، چرا ظَنِّي الدَّلَالَةَ است؟ ظَنِّي الدَّلَالَةَ از چند جهت است: یا جهل است یا ظلم است، یا خیانت است، یا عجز است. یا هر چهار تاست. این همه منقصت نسبت به خدا داده شده است. وقتی شخص مجنونی مثلاً دست روی سرش بگذارد و بگوید آی سرم، این ظَنِّي الدَّلَالَةَ است؟! تا چه رسد به عقل، تا چه رسد به خالق کلّ عقل، تا چه رسد به خالق کلّ، کلّ معصومان، کلّ جهان، کلّ فطرتها، در کتابی که می‌فرماید: «بیان للناس»، «نور»، «تبیان»، «هدی»، آیا ظنّ و گمانی است، با آنکه قرآن در دلالتش همچون مدلولش در بالاترین درجات اعجاز است آیا ظَنِّي است؟ در یکی از آیات می‌فرماید که: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ

مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (بقره، ۱۵۹) کتمان کتاب دو گونه است یک کتمان، اینکه تورات وقتی چاپی نبود و خطی بود، کتمان می کردند. این ملعون است. یک کتمان بدتر که کتاب در دسترس همه هست. در همه خانه ها هست بعضیها کتمان می کنند دلالت آن را. کتمان دلالی، خیانت بیشتری است یا کتمان خود کتاب؟

این قرآن که در همه خانه هاست، خودش می گوید: «بینات» است، «نور» است. «تبیین» است. «هدایت» است، «برهان» است و... اگر این قرآن را کتمان کنی و بگویی ظنّی الدّالة است، آیا ظنّی الدّالة بودن قرآن، کتمان قرآن هست یا نه؟ این کتمان بدتر از پنهان کردن قرآن است.

این تهمت به خداست. تهمت می زنیم که این کتاب نه یبّین است، نه روشن است، نه نور است، نه برهان است، نه واضح است، اولاً؛ این تهمت با نصوص قرآن ردّ می شود، ثانیاً؛ با وضع دلالی قرآن، ثالثاً؛ این چنین حرفی دلیل ندارد.

یکی از دوستان می گفت که با یکی از مراجع موجود صحبت می کردم. گفتم: که آیا قرآن ظنّی الدّالة است یا قطعی الدّالة؟ گفت: ظنّی الدّالة است. گفتم: این فرمایش شما که گفتید قرآن ظنّی الدّالة است؛ خودش قطعی است؟ گفت: قطعی است. گفتم: پس شما از خدا، بیانت روشن تر است؟! حرف شما قطعی است ولی حرف خدا ظنّی است؟!!

عرض کردم کفار می خواستند این قرآن در میان مسلمانان، لفظش باشد، جسمش باشد، قرائتش باشد، خوش خوانی اش باشد. ولی معارفش نباشد. چون معارف قرآن، خطرناک ترین چیز است برای از بین بردن افکار کفار و سلطه دولت اسلامی.

بینات: ظاهراً به یکی از علمای نجف می گویند، که خوب است در حوزه روی قرآن بیشتر کار بشود. طلبه ها با قرآن بیشتر سر و کار داشته باشند. آن آقا گفته بود چرا ما طلبه ها را با این حرفها معطل کنیم. قرآن عبارت از سه چیز است: مسائل توحیدیّه، مسائل اخلاقیّه و مسائل عملیّه. اما در مسائل توحیدیّه مثل «هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» یا «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (بقره، ۲۵۵)، معلوم است که خدا واحد است! اما در مسائل اخلاقیّه، اینها امور خیلی مهمی نیستند! اما در مسائل فرعیّه، مثل نماز و زکات، قرآن فقط مجملاتی از آنها را بیان کرده «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» (بقره، ۴۳ و ...) و امثال اینها و آنچه مهمّ است تفسیر آنها در فقه آمده و ما طلبه ها را نباید در آن مسائل که موجب معطل ماندن ماست تشویق و ترغیب کنیم! نظر حضرت عالی در این باره چیست؟

آیت الله صادقی: این معنی اش تقدّم متناقضات و متضادات و مشکوکات است بر یقینیات. مثلاً اگر کسی تشنه است، هم آب صاف چشمه جلو چشمش است و هم آب گندیده کثیف، آیا می آید وقت مصرف می کند و کار می کند مدّتی که این آب گندیده کثیف را صاف کند و بخورد، یا آب صاف چشمه را می خورد. کدام عاقل ترند؟ یا اگر شما تشنه اید، یک بچه ای آب از چشمه برایتان می آورد و یک پیرمرد هشتاد ساله بزرگ همچنین، از گنداب آب بیاورد. کدام یک را می خورید. قرآن که تماشش صاف است و تماشش ماء زلال است، تماشش روشن است، تماشش بیّن است، در عین بیّن بودن، آنقدر عمق دارد که هر قدر فکر کنید، باز جا دارد. همان طور که خدا نهایت ندارد. قرآن هم نهایت ندارد. از جمله حضرت رضا «علیه السلام» که خدمتشان عرض شد که شما قرآن را چند روزه می خوانید (یک

دوره) فرمود: سه روزه، عرض کردند، یک روزه هم می‌شود! فرمود: در آیه‌ها تأمل می‌کنم. این معصوم دوم در معصوم اول که قرآن است کاوش می‌کند. دقت می‌کند در ظاهر، باطن، اشارات، لطائف، حقایق، حتی در ظاهر آیات تأمل می‌کند. بنابر این روی قرآن کار کردن، چند خصوصیت و چند برتری دارد:

۱ - کتاب خداست، ظنّی نیست، شکی نیست، جعلی نیست.

۲ - خدا بخشی از علم خودش را که امکان تفهّم و دریافت برای کلّ مکلفان در طول زمان و عرض زمین است القا کرده، نه برای عرب، نه برای عجم، نه برای بی سواد. نه برای فیلسوف، بلکه برای کلّ. یعنی کلّ علما در هر درجه ای از علم، در هر علمی از علوم برسند، باز نیازمند به تفکرات قرآنی هستند. آیا ما کتاب خدا را رها کنیم، بعد برویم سراغ قال... قال...، بعد پنجاه - شصت سال احوط، اقوی، اولی، تازه خلاف نصّ، خلاف علم، خلاف عقل، خلاف حسّ. که واقعاً این جمله تلخی است که من عرض می‌کنم، ولکن، اگر این فقه سنتی مان را، تفسیر سنتی مان را، که مبتلا به تناقضات درونی و بیرونی است، مسلمانی با چشم باز نگاه کند، کافر می‌شود، و اگر کافر نگاه کند؛ کافرتر می‌شود. ما چقدر در کتابی که آیات بینات است و برای فکر کردن، خدا راه را نشان داده، تأمل کردیم؟

تأملها و تفکرها در قرآن برای این است که راه بازتر شود، برای به دست آوردن معانی باطنی، معانی اشاری، معانی لطائف قرآن و اشارات قرآن است. این حرف خیلی عجیب است. من یادم هست که به مرحوم آقای خوئی «رضوان الله تعالی علیه» - با هم خیلی رفاقت داشتیم - عرض کردم که شما تفسیر قرآن را، چرا ترک فرمودید - شبهای جمعه تفسیر می‌گفتند - گفت: مطلبی است که نمی‌توانم به همه بگویم، به شما می‌گویم: یک آقایی که اسمش را نمی‌برم رساله نوشته و رساله‌اش الآن در اتاق است؛ با من برخورد کرد و گفت: آسید ابوالقاسم کجا می‌روی؟ - او مرجع بود - گفتیم: می‌روم درس تفسیر. گفت: آخه تو پس فردا مرجعی، چینی، چنانی، به کتاب عوام چکار داری. قال عیسی، قال موسی چه فایده ای دارد؟

یعنی این قدر این انسان بی معرفت به کتاب خداست، که کتاب الله را، قال موسی، قال عیسی و توضیح واضحات تعبیر می‌کند. آیا قرآن توضیح واضحات است؟ با آنکه در کلّ ابعاد بر مبنای فطرت و عقل و علم مطلق بحث می‌کند و نشانگر مراحل بعدی و تبلورات بعدی است. به جای این برود هفتاد - هشتاد سال در مطالبی که آیا این سند درست است یا نه؟ فرض کنید سند درست است، اما مطلب غلط است. مثلاً در باب مشارب کتاب وسائل الشیعه بابی هست که حدود پنجاه حدیث دارد و اکثر قریب به اتفاق احادیث، الاّ یک حدیث می‌گوید که: سائلی از امام سؤال می‌کند که اگر ما انگور را بفروشیم به کسی که مطمئناً شراب می‌کند، اشکال دارد؟ حضرت گفته است: نه! پدرم هم چنین می‌کرد. این احادیث ظاهراً صحیح و موثقه‌اند ولی یک حدیث ضعیف و مرسل است که می‌فرماید: **لا لقوله تعالی: «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»** (مائده، ۲) نه، زیرا بر گناه و عدوان دشمنی مکنید. و این کار کمک به گناه و دشمنی است.

کسانی که مطلب باطلی می‌خواهند به خورد مردم بدهند سند هم درست می‌کنند. یا فرض کنید سند درست نمی‌کنند، اگر صدها هزار مسلمان، مطلبی را بگویند که بر خلاف قرآن باشد؛ بر خلاف عقل مطلق؛ علم مطلق باشد؛ این قابل قبول نیست. بنابر این محور اصلی ما در بُعد معبود، الله است و در بُعد پیروی از حرفهای صحیح، قرآن است.

بیّنات: در ضمن فرمایشاتتان اشاره فرمودید که - در مقدمه تفسیرتان هم فرموده‌اید - همه شیوه‌های تفسیر نادرستند جز شیوه تفسیر قرآن با قرآن و این همان شیوه تفسیر پیامبر و امامان «علیهم السلام» است. بر مفسران لازم است، این روش تفسیری را از معلّمان معصوم یاد بگیرند و در تفسیر آیات به کار ببرند. حالا سؤال این است که حضرت عالی چطور شد که به این سمت رو آوردید و این روش تفسیری را به کار بستید و نمونه‌هایی از آن را اگر در خاطرتان هست، بفرمایید.

آیت الله صادقی: همان طور که قبلاً عرض کردم، قرآن کلام خداست و همان گونه که خداوند نیازی به دیگران ندارد، کتابش هم نیازی به دیگران ندارد. بنا بر این اگر نیازی در استفسار آیاتی از قرآن هست، همین نیاز را خود قرآن برطرف می‌کند. این دلیل عقلی‌اش است. دلیل نقلی‌اش هم زیاد است. مثلاً در آیه «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرٍ» (فرقان، ۳۳)؛ «جِئْنَاكَ» کیست؟ خداست. خدا چی آورده است. خدا حق آورده، مخاطبش هم پیامبر است. برای پیامبر در مقابل مثل‌های دیگران که با مثل‌ها می‌خواهند حقایق را وارونه کنند و باطل را درست کنند، می‌گوید که «إِلَّا جِئْنَاكَ». پس قرآن دو بعدی است. یکی «حَقٌّ» است و یکی «أَحْسَنَ تَفْسِيرٍ» است. یعنی کلّ حقایق را که امکان فهم آنها وجود دارد، برای کلّ مکلفان در طول و عرض جهان، تا قیام قیامت بیان کرده؛ و «أَحْسَنَ تَفْسِيرٍ»، یعنی تفسیر، یا اصحّ است یا صحیح یا حسن یا احسن. تفسیر احسن، همان طوری که قرآن حَقٌّ؛ احسن الحقایق است، تفسیرش هم احسن تفاسیر است.

بنابر این به کمک این آیه و آیه‌های دیگر، قرآن خود، خویشتن را تفسیر می‌کند. بله، تفکر، تفهّم، فکر مطلق بی شائبه، تعقل مطلق بی شائبه، اینها مقدماتی است که خود قرآن دارد: «أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟!»، (بقره، ۴۴ و...) «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ؟!»، (نساء، ۸۲ - محمد، ۲۴). بنا بر این تفسیر به رأی، رأی غیر مطلق است، رأی غیر مطلق یا رأی باطل، چون انسان در مثالی است. یا رأی مطلق است یا رأی غیر مطلق است یا رأی باطل، تحمیل رأی باطل بر قرآن خیانت است. تحمیل رأی غیر مطلق بر قرآن خیانت است. یعنی یا خدا قرآن را تفسیر می‌کند - خدایی که فطرت و عقل و علم مطلق است - یا غیر خدا. اگر غیر خدایی‌ها - که نه قرآن است، نه سنت قطعیه است، نه فکر مطلق است، نه عقل مطلق است، نه علم مطلق است - قرآن را تفسیر کند، این تفسیر به رأی است. انتظارات غیر مطلق، تحمیل بر نصّ قرآن کردن، تحمیل بر آیات قرآن کردن، مسلماً مردود است.

بیّنات: لطفاً مثالی از این گونه تفسیر قرآن از زبان معصومان بیان بفرمایید.

آیت الله صادقی: اینجا دو مطلب است. یک وقت است که یا مثالی از معصومان در دسترس نیست که قرآن را با قرآن تفسیر کردند، و یا هست. می‌گوییم چه باشد و چه نباشد، قرآن خود خویشتن را تفسیر می‌کند. ولی نمونه‌هایی در دو بعد وجود دارد. در روایات تفسیری، نوعاً رسول الله «صلی الله علیه وآله وسلم» و حضرت علی صلوات الله علیه و دیگران امامان «علیهم السلام» قرآن را با قرآن تفسیر می‌کنند. مثلاً فرض کنید در دعای ندبه که ولیّ امر «صلوات الله علیه» فرمودند: «و قلت: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شوری، ۲۳) و قلت «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»، (سبأ، ۴۷) و قلت «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»، (فرقان، ۵۷) «سؤال پیش می‌آید. مگر مودّت به قربی اجر مهمی نیست؟ مثل اینکه تاجری به پسرش پول می‌دهد،

می‌گوید پسر! این پول مال تو و تجارت کن به شرط اینکه از من راهنمایی بخواهی. یعنی اجر پول من این است که از من راهنمایی بخواهی. این در حقیقت اجر نیست بلکه یک چیز فوق العاده اضافه بر پولی است که داده. در اینجا هم، رسول رسالتش را ادا کرده، اجر رسالت هم پول نیست، چیز دیگری هم نیست، فقط اجر رسالت، آن کاری است که شما را به رسالت نزدیک کند، که می‌گوید: «فَهُوَ لَكُمْ» (سبأ، ۴۷)، این اجر به نفع شماست و اینکه «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»، (مَزَل، ۱۹ - انسان، ۲۹).

کسی که اتخاذ سبیل الی ربّ می‌کند. در حقیقت نورّ علی نور است. و از این قبیل است مثلاً در «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» (بقره، ۳)، امام می‌فرماید: «مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَقْضُونَ» چرا؟ چون «هُم» مجموعه روح و جسم است، حالا روح اهمّ است یا جسم؟ اینجا امام تفسیر به مطلب خفّی کرده است، چون مردم نوعاً خود را جسم می‌دانند و رزق را روزی رساندن جسمانی می‌دانند؛ و لذا غافلند از رزق معنوی، «مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَقْضُونَ»، عقائد و علوم را هم شامل است. از این قبیل ما زیاد داریم. روایات درستی که مطابقت با منطق وحی دارد، اینها نوعاً تفسیر آیات به آیات است.

بینات: سؤال بعدی ما راجع به تفسیر به رأی است که اشاره فرمودید: هر رأی و نظری را که مطابق با معیارهای قرآنی باشد تفسیر به رأی نمی‌دانید. سؤال ما این است که آن معیارها چیست؟

آیت الله صادقی: چون با تقابل تفسیر به رأی، با تفسیر قرآن به قرآن می‌فهمیم که تفسیر قرآن دارای ابعادی است. بُعد اصلی، تفسیر قرآن به قرآن است. بُعد فرعی تفسیر قرآن به عقل مطلق، علم مطلق، ادبیات مطلق است. تفسیر قرآن به قرآن در دو بُعد مورد نظرمان است. یعنی تفسیر قرآن به حقّ تفسیر. حقّ تفسیر بعد اولی، محوری‌اش قرآن است. بعد دومی و حاشیه‌ای، عقل مطلق را به کار بردن، علم مطلق را به کار بردن. مقابلش تفسیر به رأی است. تفسیر به رأی، یعنی حقّ نیست. نه حقّ اصلی قرآنی است، نه حقّ فرعی فطری و فکری است. بنابر این تفسیر به رأی، همان طور که عرض کردم، تفسیر تحمیلی است؛ یا تحمیل بر نصّ است؛ یا تحمیل بر ظاهر است. نصّ و ظاهر قرآنی هم اگر نه نفی دارد و نه اثبات، تحمیل کردن به آن نیز تفسیر به رأی است و تفسیر به رأی دارای ابعادی است. تحمیل به نصّ، تحمیل به ظاهر، تحمیل به آنچه که نه نصّ است، نه ظاهر است.

بنابر این روایاتی که ثابت الصدور نیست و با منطق قرآن جور نیست، پذیرفته نیست، روایاتی هم که ثابت الصدور نیست و بر خلاف نصّ قرآن است، تفسیر به رأی است. اقوال و روایات و نظرات و متواترات و حتی ضروریات هم که برخلاف قرآن است قابل قبول نیست و ما زیاد داریم. در فقه‌مان هم زیاد داریم. در غیر فقه‌مان هم زیاد داریم مثلاً در باب حرمت رضاعی، قرآن می‌گوید موردش دو تاست. آقایان می‌گویند هفت تا، یا چهارده تا است. «وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ» (نساء، ۲۳) با یکی از بزرگان بحث کردیم - نمی‌خواهم اسمش را ببرم - از جمله فرمود: «يَحْرَمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ، مَا يَحْرَمُ مِنَ النَّسَبِ» نصّ است بر اینکه: آنچه از نظر نسبی حرام است از نظر رضاعی: شیرخوارگی - هم - حرام است، گفتم: اولاً این نصّ نیست بلکه مطلق است که نصّ آیه آن را به دو دسته تقیید می‌کند، گفتند: این دو مورد را آیه تصریح دارد، و موارد دیگر را روایت. گفتم: آیه نصّ است در همین دو مورد زیرا اگر مانند این حدیث مطلق بود عبارت درستش این بود که: «وَهُنَّ مِنَ الرَّضَاعَةِ» و تمامی این هفت از شیر خوارگی هم حرام است. ولی با اینکه این جمله هم مختصرتر است و هم بیانگر کلی، جمله خصوص این دو مورد را بیان فرموده، در آخر سر قبول کرد و گفت: بنا بر این کتاب فقهی «تبصرة الفقهاء» که شما نوشتید بر خلاف

فقه است. گفتیم: این فقه را باید خارج کرد و بعد فقه قرآن را جایگزین آن کرد. کما اینکه ادب و لغت و فلسفه و عرفان و اخلاق و همه را بر محور قرآن که کتاب معصوم است باید جایگزین کرد.

بینات: بنابر این مثلاً در اندیشه‌های فلسفی، اندیشه‌های عرفانی، اینها که حالا اصطلاحاً در تفاسیر هم می‌گویند تفسیر عرفانی و تفسیر فلسفی شما تا چه حدّ اینها را درست می‌دانید؟ آیا اینها مصداق تفسیر به رأی نیست؟

آیت الله صادقی: اندیشه‌های فلسفی، عرفانی، عقیدتی، ادبی، لغوی و... اگر اتخاذ از قرآن نشده است، مطلق نیست. و این مطلق نبودن بین دو مرحله است. یا غلط است و یا مشکوک. چون مطلق نیست. چیزی که مطلق نیست، معصوم نیست، یا غلط است یا محتمل الصّحة و محتمل البطلان است. با اینها نمی‌شود آنچه حقیقت صد در صد است تفسیر کرد. وانگهی، مثلاً ما تفسیر ادبی قرآن را با ادب عربی بکنیم یا تفسیر منطقی را با منطق بشری بکنیم، منطق بشری شصت و شش تا اشکال دارد. آیات فلسفه قرآن را با فلسفه بشری که غلط زیاد دارد تفسیر کنیم، این تحمیل است، غلطهایش تحمیل واضح است. و مشکوکهایش تحمیل نامعلوم بر معلوم. یعنی معلوم را در حاشیه نامعلوم قرار دادن. معلوم را باطل کردن با چیزی که باطل است یا معلوم را با نامعلوم تفسیر کردن. بنابر این ما تفسیر قرآن را با قرآن، عقل مطلق، علم مطلق، فطرت مطلق، حسّ مطلق انجام می‌دهیم. منتها تفسیر نیست، استفسار است. چون تفسیر از فسر است فسر یعنی کشف القناع: بازگشایی. اگر در آیاتی بحثی است که روشن است و جنبه دیگرش روشن نیست این را ما استفسار می‌کنیم. یعنی از آیات دیگر که بیانگر این مطلب است استفاده می‌کنیم. بنابر این ما مفسری غیر از قرآن نداریم. غیر از قرآن و قرآنیها. اگر ما بدون عقل، بدون فکر، بدون فطرت قرآن را تفسیر کنیم، این خیلی غلط است.

بینات: بنابر اینکه هیچ اندیشه‌ای مطلق نیست و بگوئیم نمی‌توانیم با اندیشه‌ها قرآن را تفسیر کنیم، پس باید اندیشه‌ها را تعطیل کرد؟ مثلاً در بحث قضا و قدر، الآن آمده‌اند آن را با علوم روز بررسی کرده‌اند و ثابت کردند که عین تبیین قرآنی است و با قرآن کاملاً مطابقت دارد. این چه اشکالی دارد؟

آیت الله صادقی: اندیشه دو بُعد دارد. یک اندیشه خودی است و یک اندیشه بر محور قرآن است. اگر اندیشه‌ای بر محور قرآن باشد، این درست است. برای اینکه آیاتی که امر به تفکر و تأمل می‌کند زیاد است. ما بدون اندیشه نمی‌توانیم کتاب و حیانی را بفهمیم. بدون علم، کتاب علم را، بدون اندیشه، کتاب اندیشه را، بدون فکر، کتاب فکر را. منتها فکر باید بی شائبه باشد، مطلق به این معناست فکری که ساخته و پرداخته نظرات خود نباشد. ممکن است فکری ساخته و پرداخته نظرات علم، نظرات حسّ باشد، که این نظرات غلط و صحیح دارد. موضوعی که مطلق نیست و غلط و صحیح دارد نمی‌تواند قرآن را تفسیر کند. بنا بر این ما استفسار از قرآن می‌کنیم، تفسیر نمی‌کنیم.

استفسار از قرآن در بُعد اول با خود قرآن و در بعد دوم با اندیشه‌های بی‌شائبه است. اندیشه‌ای که رنگ نگرفته، با عینک بی رنگ برویم طرف خورشید، خورشید را می‌بینیم. ولی با عینک با رنگ، خورشید را رنگی می‌بینیم. با عینک اندیشه‌ی بی رنگ، فقط با دقت، با باریک بینی، با تفکر بر مبنای لغت و دلالات ادبی و معنوی قرآن، اگر هم اشکالات و اشتباهی در کار باشد با «وَأَفْرُؤُهُمْ سُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (شوری، ۳۸) حلّ می‌شود. یعنی کلّ معارف قرآن به جز تأویلاتی که اختصاص به معصومان دارد، عبارات و اشارات و لطائف، کلاً قابل فهم است، البته درجات دارد. یکی بیشتر می‌فهمد و یکی کم‌تر. و لکن در عبارات کلاً یکسان است.

بینات: لطفاً مطلق بودن را با مثالی بیان کنید تا روشن تر شود.

آیت الله صادقی: مطلق بودن دو بعد دارد. یک مطلق بودن معصوم است. یک مطلق بودن یعنی کاوش و کوشش در تفهّم بدون تأثیر گیری از آراء، از روایات، از افکار، بلکه صاف وارد شدن در مجال تفهّم آیات قرآنی. اگر ما فکر آزاد بدون تحمیل را به کار نیندیم، فکر و عقل و شعور و دقت، بیکاره خواهند بود. بنا بر این فکر و عقل و شعور و علم است، منتها علم مطلق. اگر با عقل مطلق و فطرت مطلق و علم مطلق، کاوش و کوشش بدون نظر به این طرف و آن طرف بکنیم، بر مبنای دلالات بینات قرآنی، قرآن را کاملاً فهمید.

بینات: سؤال بعدی ما راجع به شیوه نگارش تفسیر خود حضرت عالی است. حضرت عالی در تفسیرتان بسیار از صناعت ترجمه مرسل استفاده کرده اید و از مصدر صناعی استفاده‌ای گسترده برده‌اید. اولاً این شیوه را که شیوه غیرمعمول است به چه انگیزه انتخاب کرده‌اید و ثانیاً این شیوه، به عقیده خودتان چه کمکی در فهم معانی قرآن می‌کند؟

آیت الله صادقی: همان طور که بارها عرض کردم، قرآن در کلّ ابعاد در بالاترین مراحل اعجاز است. پس ما که می‌خواهیم ترجمه‌ای یا تفسیری، استفساری از قرآن بکنیم، باید تالی تالی تلو قرآن باشد. تالی تلو قرآن بودن یعنی دنبال قرآن رفتن. حتّی المقدور از الفاظ قرآن، سجع قرآن، قافیه قرآن، وزن قرآن، ادب قرآن و الفاظ آن استفاده کردن و اگر این کار را نکنیم ما قرآن را درست ترجمه و یا تفسیر نکرده‌ایم. چون محور اول خود قرآن است، ما که مانند قرآن نمی‌توانیم الفاظی بیاوریم و تفسیر کنیم. بنا بر این تالی تلو قرآن، همان طور که معصومان از رسول و ائمه «علیهم السلام» تالی تلو قرآنند و سنت تالی تلو قرآن است، ما هم تالی تلو قرآنیم. در تفهّمش، در استدلالش، در دلالتش، در الفاظش - کسی آورده یا نیاورده کاری نداریم - لکن قرآن در زیبایی تعبیر بی نظیر هست یا نه؟ ما هم باید در زیبایی تعبیر تفسیرمان و ترجمه‌مان بی نظیر باشیم. البتّه آن مقدار که امکان دارد. الآن بعضی از تفاسیر، عربی است ولی عربی شبیه به فارسی است. ما همان گونه که اقتباس معنوی از قرآن می‌کنیم، در حدّ امکان، اقتباس لفظی هم برای ادای معنی می‌کنیم.

در این دو سه ساله اخیر - چون ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن را مطلق ندیدیم - ترجمان قرآن را به زبان فارسی، یک مجلّد ترجمه و پنج مجلّد تفسیر آیاتی از قرآن را - که خلاصه حدود شصت سال تفکر قرآنی است تألیف کردم، امید است به زودی در دسترس قرآن پژوهان قرار گیرد.

ما از وزن، لفظ، لغت، ادب، ترتیب، تنظیم، از کلّ جهات قرآن تا مقداری که در توان و امکانمان هست بایستی استفاده کنیم. اشخاصی از حوزه بودند که می‌گفتند تفسیر شما عربی‌اش مشکل است. من در جواب عرض می‌کردم که عربی‌اش مشکل نیست، شما عرب نیستید و الاّ عربهای ساده‌ی بی‌سواد هم می‌فهمند و استفاده می‌کنند. من یادم هست، که این مجلّد سی‌ام که چاپ شد، پسر بزرگ من - احمد - دار الکتب داشت، کتاب را برد قاهره، گفت: تلویزیون قاهره در معرض کتاب، بیست دقیقه راجع به الفرقان بحث می‌کرد. نه تنها بلکه راجع به معنایش راجع به لفظش نیز. گفت: از نظر لفظ و بلاغت و فصاحت فوق کلّ تفاسیر است. آقای شیخ موسی آل یاسین در مجمع علمای لبنان که خیلی با ما خوب نبودند، می‌گفت: شیخنا تفسیرک یحلّق علی کافة التّفاسیر شیعیّة و سنّیّة، لفظیّة و معنویّة. گفتیم: چطور یحلّق؟ گفت: من هم تفسیر نوشتم. ولی خوب این عبارات شما کجا و عبارات ما کجا، آشیخ محمّد جواد مغنّیه لبنانی - نویسنده معروف - نظرم هست که در مکتبه‌ای لبنانی، گفت که: انا کاتب کتاب الشّیعة و

الحاکمون: من کتاب شیعه و حاکمان را نوشتم. گفتم: و انا کاتب کتاب «علی و الحاکمون»: من هم کتاب علی و حاکمان را نگاشته ام، و علی «علیه السلام» امام شیعه است. گفت: کتاب شما هم، امام کتاب من است.

این لطف خاص نه از من است، بلکه از قرآن است. یعنی من کوشش و کاوش صد در صد در دو جهت کردم. یک جهت در تبیین معانی قرآن و یک جهت در الفاظ. در هر دو جهت به طور برابر همان طور که قرآن در لفظش فوق العاده است در معنایش هم فوق العاده است. ما حساب کردیم که در لفظ و معنا استفسار قرآنی که تفسیر گفته می‌شود، تالی تلو قرآن باشد.

از کل قرآن پژوهان جهان انتظار دارم که با دقتهای فراوانشان در معارف قرآن، اسلام را از اختلافات عقیدتی واحکامی نجات بخشند، و در صورت لزوم این بنده برای پاسخگویی درباره معارف قرآنی همواره آماده‌ام، که «وَأْمُرُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ» در امر قرآنی، تا اندازه توانمان تحقق یابد. «وَاللَّهُ الْعَالِمُ».

ویرایش و استخراج مصادر:

پژوهشگر ارجمند جناب مهدی یاقوتیان